



s e y d a r

سدر

پژوهشی در آیین‌ها و باورداشت‌های مردم رودبار
حمیرا خدابنده دوگانه

به نام خداوند بخشنده مهربان

اسکن شد

سی در

پژوهشی در آیین‌ها و باورداشتهای مردم رودبار
(دوگانه و لاکه)

حمیرا خدابنده

با مقدمه

استاد فریدون نوزاد



حوزه هنری استان گیلان



سی در پژوهشی در آیین‌ها و باورداشت‌های مردم رودبار (نوگامه و لاکه)

حمرا خدانداد

مشاور فرهنگی و مطالعاتی خدایق
طراحی جلد: سودابه بن‌خسته
صفحه‌آرایی: وحید باقری
چاپ نخست: ۱۳۹۰
شمارگان: ۵۰۰ نسخه
انتشارات سپهرود

میراث‌نامه خدانداد، حمرا، ۱۳۳۵ -
عنوان و پدیدآور: سی در پژوهشی در آیین‌ها و باورداشت‌های مردم رودبار
(نوگامه و لاکه) ۱۱ جیرا خدانداد
مشخصات نشر: رشته سپهرود، ۱۳۹۹
مشخصات ظاهری: ۲۵۴ ص.
شابک: ۹۶۴-۶۳۲-۷-۵۹۴-۰-۲
سایر اطلاعات عنوانی: پژوهشی در آیین‌ها و باورداشت‌های مردم رودبار
(نوگامه و لاکه)
موضوع: رودبار -- آداب و رسوم و زندگی اجتماعی
موضوع: فرهنگ جلد -- ایران -- رودبار
موضوع: آیین‌ها و قصه‌های کهن
نمونه افزودن: حوزه هنری استان گیلان
ردیفی گنجینه: ۱۳۹۹
ردیفی دیجیتال: ۳۶۸۱۱۹۵۵۳۳۷
شماره کتابشناسی ملی: ۷۵۴۵۸۸۸

فهرست

۹	یادداشت حوزه هنری گیلان
۱۱	یادداشت نویسنده
۱۵	مقدمه استاد فریدون نوزاد
۱۷	فصل اول: رودبار، شهر شکوفه‌های زیتون
۲۰	تمدنی کهن
۲۲	زبان
۲۶	اقتصاد و معیشت خانواده
۳۴	دوگانه
۳۵	لاکه
۳۶	فرهنگ توده
۳۹	فصل دوم: فرزندآوری (پیش از تولد، پس از تولد)
۴۳	پوشش زن باردار
۴۵	پیش‌بینی جنسیت نوزاد
۴۶	تولد
۴۷	گِرُن‌زایی (سخت زایمان کردن)
۴۹	نافه‌اوسین
۵۰	سردوج
۵۰	گافرا پِراق (سیسمونی)
۵۳	شب‌پاسی
۵۳	ده‌شوری (حمام رفتن بعد از ده روز)
۵۵	شیردان (شیر دادن)
۵۷	نُم نان (نام‌گذاری فرزند)
۵۷	چَلا شوِستَن (حمام رفتن مادر پس از گذشت چهل روز)
۵۷	دَن‌ن‌وِشَن (دندان‌فشان)
۵۹	گلوچه‌گیر
۵۹	خَتِنه عاریسی (جشن ختنه‌کردن فرزند)
۶۱	گوشا سَولاق کُردن (سوراخ کردن گوش)
۶۱	مِلّاخَنه (مکتب‌خانه)

۶۵	فصل سوم: ادبیات شفاهی (قصّه، لالایی، ترانه، چیستان، بازی، کنایه)
۶۵	قصّه‌های عامیانه
۸۸	لالایی
۹۱	ترانه
۱۱۰	بازی‌ها
۱۳۰	چیستان‌ها، ضرب‌المثل‌ها، اصطلاحات و کنایات
۱۴۵	فصل چهارم: آیین‌ها
۱۴۶	آیین‌های مذهبی
۱۵۵	آیین‌های ملی
۱۵۶	آیین‌های سال نو
۱۶۹	فصل پنجم: تشکیل خانواده
۱۶۹	خاسکاری (خواستگاری)
۱۷۱	بله آگیری (بله گرفتن) یا صورت آگیری
۱۷۱	انگیشتر نشوندن (انگشتر انداختن)
۱۷۲	شیر و شکر
۱۷۳	پشم و پنیر
۱۷۴	قَطِ درِم (قطع درم) تعیین مهریه و شیربها
۱۷۵	عقد کُنن (عقدکنان)
۱۷۵	چادر برشکنی (برش زدن چادر عروس)
۱۷۶	نُمزاد بازی (نامزد بازی)
۱۷۷	پا را آکن
۱۷۷	کوجی مَجْمَه (مجمعه کوچک)
۱۷۸	مجمه آگار دُن (برگردان مجمعه)
۱۷۸	پیش‌ناچکن کُرْدِن (شباباش دادن)
۱۷۸	پیلامجمه (مجمعه بزرگ)
۱۷۹	پیلا عارسی (عروسی بزرگ)
۱۷۹	گوسِنْد سرآبرینی (سربریدن گوسفند)
۱۸۰	برج آوجین (پاک کردن برنج)
۱۸۰	پیاز سرخ آکنی (پیاز سرخ کردن)
۱۸۱	حناوَنْدن (حنابندان)
۱۸۳	دَمَا آگوری (صورت را بند انداختن)
۱۸۴	عارسی یراق (لباس عروسی)
۱۸۴	عارسی حَموم (حمام عروسی)
۱۸۵	پیل آچین (گردآوری پول برای خانواده عروس یا داماد)
۱۸۵	جهاز صورت آکنی (صورت‌برداری از جهیزیه)
۱۸۶	عارس بری (بردن عروس به خانه داماد)
۱۸۶	نارنج‌زنی (نارنج انداختن)

۱۸۸	سرتاشی (آرایش موی سر داماد)
۱۸۸	بَرَسَرَنَه و بَرِپُشَتَوَنَه
۱۸۸	کَشَه دَنِشَن (در آغوش نشاندن)
۱۸۹	شَرَمِه کُردَن (شرم کردن)
۱۸۹	دزدی در خانه عروس
۱۹۰	سُوروزی (پاتختی)
۱۹۳	فصل ششم: باورهای عامیانه و طب سنتی
۲۱۵	فصل هفتم: فرهنگ خوراک
۲۲۹	فصل هشتم: مرگ
۲۳۳	کتابنامه
۲۳۷	تصاویر



نشانی اینترنتی

www.artguilan.ir

 artguilan

مرکز پخش

۰۱۳ - ۳۳۳۴۵۵۷۱

یادداشت حوزه هنری گیلان

فرهنگ عامه در واقع مجموعه کنش‌ها و واکنش‌های مردم یک سرزمین در مقابل جنبه‌های مختلف زندگی است، مردمی که به دلیل آمیختگی با اقوام، ادیان و فرهنگ‌های مختلف، باورها، آیین‌ها و رفتارهای ویژه‌ای پیدا کرده‌اند که به صورت شفاهی از دوره‌ای به دوره‌ای دیگر منتقل می‌شود. این فرهنگ شامل احساسات، آرزوها و تخیلات گوناگون است و در هر دوره‌ای تحولات فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی و زیبایی‌شناسی اقوام را به نمایش می‌گذارد. شعر، قصه، مثل‌ها، سوگندها، نفرین‌ها، باورداشت‌ها و... نیز بخشی از همین فرهنگ است که مطالعه آن برای شناخت و تحلیل افکار و اندیشه‌های جوامع مختلف، ضروری است. در واقع با ثبت فرهنگ عامه می‌توانیم بخشی از فرهنگ اجتماعی جوامع مختلف را با رویکرد جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی مورد بررسی قرار دهیم.

سی‌درنگی دارد به فرهنگ عامه و سبک زندگی مردم رودبار از تولد تا مرگ که شامل آیین‌های ویژه تولد، ختنه‌سوران، سوراخ کردن گوش، بازی‌ها، ترانه‌های عامیانه، چیستان‌ها، ضرب‌المثل‌ها، آیین‌های مذهبی و ملی، خواستگاری، طب سنتی و... تا آیین‌های پس از مرگ است.

جا دارد سپاسگزار سرکار خانم حمیرا خداپنده پژوهشگر و گردآورنده کتاب و همچنین دکتر علی‌علی‌زاده جوبنی و راستار این اثر و همچنین ناشر محترم باشیم که زحمات فراوانی را برای به ثمر نشستن این کار پذیرا شدند.

حوزه هنری گیلان این کتاب را به علاقمندان فرهنگ گیلان زمین تقدیم می‌کند.

یادداشت نویسنده

مادربزرگم با کاسه‌ای از برنج، ما را تا انتهای کوچه‌های زیتون همراهی می‌کرد و سپس با دستانی که بوی گلاب می‌داد، دانه‌های برنج را برای گنجشک‌های روی شاخه می‌پاشید و بعد پدربزرگم با قد خمیده از دور به ما لبخند می‌زد. آن وقت از پشت دنیای شیشه‌ای عینکش دور می‌شدیم، دور.

وقتی پدرم چشم از جهان فرو بست و او را به خاکی که در آن متولد شده بود، سپردند، احساس کردم چقدر به این سرزمین [رودبار] وابسته‌ام. سرزمینی که به من نزدیک بود و من سال‌ها از آن دور بودم. گویی این سرزمین در من بزرگ می‌شد و من چون غریبه‌ای فقط خاطراتش را بزرگ می‌دیدم. با این نوستالوژی، برآن شدم تا از سرزمین پدری‌ام بنویسم و به معرفی آداب و فرهنگ این منطقه بپردازم. اما دل‌نگران بودم. من در رودبار متولد نشده بودم. سال‌های زندگی‌ام را در آنجا سپری نکرده بودم. با آداب و سنتش بیگانه بودم و همچنین تسلط کافی برای بیان واژگان محلی و فولکلور نداشتم که این یکی از مهمترین و دشوارترین مراحل پژوهش بود. اگرچه گستردگی و تنوع در گویش‌ها و تفاوت فرهنگ عامه و نیز گونه‌گونی آداب و سنن در مناطق مختلف رودبار و فقدان فرهنگی یکدست برای مردم این منطقه، مهمترین دغدغه‌ام در نگارش این مجموعه بود، اما شوقی که در نگاه مادرم برای نوشتن این کتاب دیدم، مرا برآن داشت تا با تمام توان، پژوهش را آغاز کنم و به انجام برسانم. پژوهشی که «سی‌در» نام گرفت. نامی که از زادگاه همسرم واقع در رستم‌آباد (شمام) به پاس تمام زحماتش برگزیدم. پژوهشی که بعد از یازده سال سرانجام پایان یافت.

این مجموعه را به پاسداشت تلاش پدرم زنده‌یاد اسماعیل خداپسند دوگانه از معماران زنده و بنام استان و سازندهٔ پروژه‌های عمرانی کشور و به دست‌بوسی تمام زحمات و صبوری‌های مادرم نرگس‌خاتون رجبی‌لاکه، به مردم خوب رودبار، به‌ویژه مردم لاکه و دوگانه تقدیم می‌کنم و پیشاپیش از آن‌ها خواهش‌مدم که عذر مرا برای هرگونه قصوری که در بیان آداب و سنن این سرزمین شده است به نجابت خود پذیرا باشند و اما سخن از گذشته و کسانی که در گذشته‌های دور زندگی می‌کردند، دنیایی از شور و تلاش را در انسان نهادینه می‌سازد. کسانی که رنج‌های فراوانی را متحمل شدند و لب‌خندها و گریه‌هاشان و شکست‌ها و پیروزی‌هاشان در قابی از خاطرات تلخ و شیرین به یادگار ماند تا دیگران بیاموزند و باور کنند که زندگی یعنی جوشش و حیات، زندگی یعنی دوست داشتن، اندیشیدن و به عشق پایبند بودن. و در این میان، بیان فرهنگ عامهٔ وسیع‌ترین شهرستان گیلان، یادآور روزهای تلخی است که با زلزلهٔ مهیب سال ۱۳۶۹ در زیر خروارها خاک پنهان ماند و باعث شد انبوهی از باورداشت‌ها، آداب و رسوم و سنن سرزمین مادری از یاد برود؛ باورهایی که با تولد آغاز می‌شود و تا زمانی که چشم از جهان فرو می‌بندیم با ما همراه است. بی‌گمان، حفظ هویت فرهنگی و ارزش‌های انسانی با بهره‌گیری از خرده‌فرهنگ‌ها و آداب و رسومی که از پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها به ارث رسیده، می‌تواند یاریگر نسل آینده برای رسیدن به فرهنگی اصیل و پویا باشد.

با چنین باوری برآن شدم تا آداب و رسوم گذشتهٔ مردم رودبار را که در گذر ایام به فراموشی سپرده شده از «زایش تا مرگ» با بضاعت اندک خویش در دفتری تقدیم علاقه‌مندان فرهنگ و ادبیات سرزمینم کنم. در این مجموعه، باورداشت‌ها و آداب و رسوم از زنان و مردان پُردان و کهنسال نقل شده است، کسانی که با حداقل امکانات، فرزندان خود را در آغوش گرم خویش برای رویارویی با مشکلات تربیت می‌کردند. باد، باران، آب، خاک، درخت، پرنده و... برایشان معنا و مفهومی شگرف داشت. هر اتفاقی که به وقوع می‌پیوست، تعبیری خاص را در ذهنشان متبلور می‌ساخت. کسانی که با اعتقاد به آداب و رسوم کهن، سختی‌ها را به جان می‌خريدند و گام‌های بلندی را برای رسیدن به فردای فرزندان‌شان برمی‌داشتند.

این مجموعه فقط به معرفی گویش و آداب و سنت‌های منطقهٔ لاکه و دوگاهه پرداخته و به دیگر مناطق رودبار ورود نکرده است. امیدوارم آنچه در این مجموعه آمده، سهم ناچیزی در معرفی فرهنگ فولکلور گیلان داشته باشد که پژوهش آن به صورت میدانی و کتابخانه‌ای انجام شده است. تلاش شده تا ضمن گفت و شنود با زنان و مردان کهنسال، بخشی از فرهنگ شفاهی مردم منطقه که در گذر زمان به فراموشی سپرده شده و از یاد نسل جوان رخت بر بسته، بیان شود و پیوست فرهنگی و هنری آن را در میان دیگر مناطق گیلان نشان دهد. برای نگارش این کتاب به‌ویژه از چهار فرهنگ واژگان و فرهنگ عامه شامل «فرهنگ عامهٔ رودبار» از آقای محمدعلی جعفری دوآبسری، «فرهنگ تاتی» از آقای دکتر جهان دوست سبزه‌لیپور، «پژوهشی در گویش رودباری» از آقای نورالدین هاشمی تکلیمی و «فرهنگ تاتی رودبار» از آقای کوروش برهانی‌نای لاکه بهره برده‌ام که سپاسگزار زحمات این بزرگواران هستم.

همچنین از سروران گرامی خانواده‌های محترم معلم‌زادهٔ لاکه و قاسمی دوگاهه و از آقایان محمدتقی پوراحمدجکتاجی، نجم‌الله مهرپور دارستانی و محمدعلی جعفری دوآبسری، جهت همراهی و تشویق‌های ارزشمندشان سپاسگزارم. جا دارد که ادای احترامی داشته باشم به روح بزرگ استاد فرهیخته و دانشمند، زنده‌یاد فریدون نوزاد که این پژوهش را با پیشنهاد و تشویق‌های ارزشمند ایشان آغاز کردم. عزیز بزرگواری که خلأ غمبار ایشان در عرصهٔ ادبیات و فرهنگ، به مصداق «از شمار دو چشم، یک تن کم/ وز شمار خرد، هزاران بیش» جبران‌ناپذیر است. لذا قولی که در نگارش این کتاب به ایشان داده بودم، باعث شد که بعد از وقفه‌ای نسبتاً طولانی، کار را از سر بگیرم و به پایان برسانم.

از رودباری‌های نجیب و مهربان به‌ویژه مردم لاکه و دوگاهه که اطلاعات خود را صبورانه و صمیمانه بدون هیچ متنی در اختیارم قرار دادند، و از فرزندان عزیزم رامتین حقانی دوگاهه و رومینا حقانی دوگاهه و همسر آقای رستم حقانی دوگاهه که در تمام مدت پژوهش، دغدغه‌های مرا با صبوری خود تحمل کردند و با تشویق‌های بی‌دریغشان مرا در تداوم راه مصمم‌تر ساختند، سپاسگزارم.

حمیرا خدابنده دوگاهه

مقدمه استاد فریدون نوزاد

کتاب را که پیش روی گشودم و از مندرجات آن سود جستیم، بدون مداهنه آفرینشی پرمحتوا به خامه شیرین بانویی فرزانه و کاونده است که به آداب و سنت‌های مردم زادگاهش پرداخته و با زنان پُردان و مردان کهن‌سال دیارش به گفتگو نشست و آگاهانه فرهنگ عامه دیارش را به رشته تحریر درآورده است. بانو حمیرا خداپنده به انگیزه دفتر پُرکنی و کتاب‌سازی دست به چنین کاری نزده است. نخواست به هرحال اثری هرچه پیش آید خوش آید، ارائه دهد. ایشان میدان‌ها را درنور دیده، و در پوچ و مغز مطالب، با غربال تحقیق، سره را از ناسره بیخته است و اثرش را از لحظه زایش و پوشش لباس زن آبستن و بارنهادن و به هستی آب و رنگ نوینی دادن، آغاز نمود. مطالعه و ریشه‌یابی را فراموش نکرد و تا خاموش شدن آخرین سوسوی چراغ زندگی، آخرین نور و گرمای حیات ادامه داد. نویسنده نخست به انتخاب نام کتاب مورد نظرش اندیشیده، و «سی‌در» را برگزید، نام زیبایی از زادگاه همسرش و سپس پیش از آنکه به بیان مطلب یا مطالب بپردازد، کهن دیارش را، گهواره تمدن ایران را با شرحی موجز و دقیق از دیدگاه خواننده می‌گذراند تا آگاهانه درک رسوم نماید و آنگاه که حس شناخت پدید آمد، کوله‌بار تجربیات اعصار و قرون را به زمین نهاده و می‌گشاید و آنجا که در قصه‌ها را می‌گشاید، ضمن یک توجیه منطقی می‌نویسد: «دنیای غیر واقعی و تخیل در قصه‌ها کاملاً مشهود است، دیو هفت‌سر، ارذهای دوسر و... نمادها و ایماژهایی هستند که در قصه کاملاً رعایت می‌شود. جاندارگرایی در قصه‌های عامیانه نقش اصلی را ایفا می‌کند.» (ص ۸۰ دست‌ن بسته) سپس نویسنده، اندیشمند و ریزین به تعریف قصه‌های زندگی ماما، هفت‌برادر، مگو بُگوا

بترکونی، کوکوتی تی، کوزه خون، علی شاهرو، شانه به سر، نمک، طاهر و زهره که این آخری با دیگر داستان‌های مردمی ایران و جهان پیوند و خویشاوندی دارد، می‌پردازد.

در داستان طاهر و زهره، برداشت‌هایی از لیلی و مجنون، ویس و رامین، تولد حضرت موسی^(ع) و سپردن گهواره‌اش به آب و داستان رومئو و ژولیت و چند داستان عشقی را می‌توانیم بیابیم. این داستان چنین می‌نماید که جهانیان را پیوندی استوار به هم نزدیک ساخته بود که متأسفانه برخی ناخوش‌اندیشی‌ها آن را از میان برده است و با این همه، عشق همیشه پیوند دهنده و سازنده است:

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز / خراب می‌نکند بارگاه کسری را
خلل‌پذیر بود هر بنا که می‌بینی / به جز بنای محبت که خالی از خلل است
یزدان را سپاس که چنین زنان اندیشمندی در جامعه ایران پرورانیده است، باشد که از قلم و تراوش فکری و پژوهش‌های علمی آنها بهره بیشتری برده و عامه نویسندگان این سرزمین اهورائی را افتخار بیشتری بهره گردد. تا باد چنین باد.^۱

فریدون نوزاد

رشت، آدینه ۱۵ امرداد ۱۳۸۹

۱. زنده‌یاد استاد فریدون نوزاد بر اساس پیش‌نویس کتاب حاضر این سطور را قلمی کردند.

فصل اول رودبار، شهر شکوفه‌های زیتون

در چشم‌اندازی از کوه و چشمه و جنگل، شهرستان رودبار (تلفظ محلی: رویار rubâr) در میان شکوفه‌های سربه‌زیر زیتون چشم را می‌نوازد. «رودبار از شهرهای پایکوهی - گیلان است و بر دامنه کوه‌های البرز ساخته شده‌است.» (رهنمایی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۴۷۳). رودبار جنوبی‌ترین شهرستان استان گیلان است. «این شهرستان از سمت جنوب با طارم همسایه است، از غرب به شفت از شمال به شهرستان رشت (ناحیه کهدم) و از شرق با رودبار الموت. ناحیه‌ای است کوهستانی که سفیدرود میانش را می‌برد و از جنوب به شمال جاری است و شاهراه رشت و تهران در کناره‌های رود احداث شده.» (ستوده، ۱۳۷۴: ۲۳۳). وجه تسمیه رودبار بخاطر رودهای متعدد از جمله سفیدرود است که از میان آن می‌گذرد. «به نظر می‌رسد این شهرستان نام از سفیدرود گرفته که از رودهای معتبر ایران است. سرتاسر این شهرستان در کنار سفیدرود قرار دارد که «رودبر»ش خوانده‌اند و در تلفظ «رودبار» ادا می‌شود. در گیلان پسوند «بر» بر آبادی‌های دیگر هم دیده می‌شود. مانند: آسیابر، نقل‌بر، و...» (سرتیپ‌پور، ۱۳۷۰: ۲۳۴). رودبار در واژه‌نامه‌ها نیز به جایی اطلاق می‌شود که رودهای فراوانی دارد.

«این شهرستان تا سال ۱۳۳۹ ه.ش یکی از بخش‌های شهرستان رشت بوده و از آن سال عنوان شهرستان گرفت.» (همان، ۲۳۳). رایینو معتقد است که رودبار به سه ناحیه تقسیم می‌شود: «رحمت آباد در شمال رودبار و پیلده در جنوب و ناحیه حشجان که نزدیک کوهستان تالش «کهدم»^۱ بوده است و سیدظهیرالدین در تاریخ گیلان و دیلمستان از آن

۱. کهدم قلمرو مستقلی را تشکیل می‌داد و شامل ناحیه کهدم و رودبر و رحمت‌آباد یعنی دره سفیدرود از منجیل تا گوکه بوده است (ه.ل، رایینو، ۱۳۷۴: ۲۵۰).

نام می‌برد.» (ستوده، ۱۳۷۴: ۴۶۲). در واقع، «منطقه رودبار را می‌توان از قدیمی‌ترین نواحی مسکونی گیلان محسوب کرد.» (رهنمای، ج ۲، ۱۳۷۴: ۴۷۳) رودبار که بین گیلان و قزوین واقع شده با روستاهای متعدد و گستره جغرافیایی وسیع از جایگاه مهمی برخوردار است. شهری با قدمتی چندین هزار ساله و با تمدنی کهن و دیرپا که نشان از پیشینه فرهنگی این منطقه از گیلان دارد.

این شهرستان با گذشته‌ای پرشکوه، امانت‌دار تاریخی شگرف و سترگ است که غنای فرهنگی این منطقه را نشان می‌دهد. «شهرستان رودبار که به رودبار زیتون معروف بوده از جمله مراکزی است که اطلاعات را می‌توان امانت‌دار آثار تاریخی دانست. به‌دست آمدن آثاری در مارلیک، شرق سفیدرود (۸ کیلومتری رودبار) و کلورز (۱۴ کیلومتری رودبار) در غرب سفیدرود حکایت از وجود تمدنی در این ناحیه می‌کند که تاریخ آن تا اوایل هزاره اول قبل از میلاد پیش می‌رود. آثار کشف شده را در موزه ایران باستان برخی موزه‌های اروپا و آمریکا می‌توان دید.» (سرتیپ‌پور، ۱۳۷۰: ۲۳۳).

آثار و بناهای شکوهمند و شگرف، چشمه‌های آب معدنی گوارا، گیاهان دارویی منحصر به فرد و... در این منطقه وجود دارد که دیدن آن جز بالندگی و عظمت این سرزمین کهن، چیز دیگری را به ذهن متبادر نمی‌سازد؛ فرهنگی که در بطن و متن تاریخ همواره بوده و نشان از سرافرازی و سربلندی این سرزمین زرخیز دارد. با اینکه زلزله ویرانگر خرداد ۱۳۶۹ آسیب‌های جدی و غیرقابل جبرانی به این شهرستان وارد کرد، اما مردم پرتوان رودبار تلاش کردند تا شهر را از نو بر روی خرابه‌ها بسازند. آنها مردمی سخت‌کوش و جان‌سخت هستند که از دیرباز تلاش و کوششان مورد توجه بوده است. «امرته طایفه‌ای قدیمی در گیلان در رودبار یعنی دره‌های سفیدرود بوده و این کلمه به زبان قدیم به معنی نمیرنده است. پیداست که مردمانی بوده‌اند بسیار تنومند و جان‌سخت و پُرتاب و توان که دیر از پای درمی‌آمدند و این گروه تا زمان‌های تاریخی هنوز در آن ناحیه بوده‌اند و دسته مخصوصی از سپاهیان هخامنشی از ایشان فراهم می‌شد» (فاخته، ۱۳۸۶: ۴۵). رودباری‌ها مردمی مهربان، مهمان‌نواز و پرتلاش هستند. آدام اولشاریوس نویسنده و جهانگرد معروف، همراه یک هیأت سیاسی به ایران آمد و مدت یک سال و نیم در ایران ماند. او پس از بازگشت به آلمان در سال ۱۶۵۶ میلادی (۱۰۷۶ هجری

قمری) سفرنامه خود را منتشر ساخت. اولناریوس در بخشی از سفرنامه خود که مربوط به گیلان است می‌نویسد: «گیلانی‌ها نسبت به ما دوستی و خوش رفتاری کردند به‌ویژه اهالی رودبار» (۱۳۸۵: ۳۴۸). پاول فلمینگ طیب و شاعر آلمانی که با آدام اولناریوس در سفر به گیلان همراه بود، در باره زیبایی‌های رودبار قطعاتی را سروده است. او در این سفر، «جمعاً پانزده قطعه شعر سرود که غالباً بر محور رویدادها و حوادث مهم طول راه در کشتی و یا محل اقامت در شهرها و آبادی‌های مردم بوده است. این اشعار به استثنای دو قطعه که به زبان لاتینی است، همگی به آلمانی گفته شده است.» (گلشنی، ۱۳۹۴: ۲۶۶). یکی از این اشعار در وصف زیبایی‌های «پیل‌روبار» که آن زمان به شهر رودبار امروز اطلاق می‌شد، سروده شده است. «خرمی و سرسبزی خطه گیلان همراه با هوای ملایم و معتدل و لطیف «پیل‌روبار»، آن هم در فصل زمستان و ماه ژانویه، برای مسافرین خارجی بسیار فرح‌بخش و نشاط‌انگیز بود، به طوری که تا چند ساعت قبل از ورود به منطقه گیلان، سرمای شدید زمستان را احساس می‌کردند. زیبایی‌های طبیعت گیلان، شاعر جوان آلمانی را به حدی تحت تأثیر قرار داد و او را مسحور و مجذوب خود نمود که این سرزمین را تجلی‌گاه جمال خداوندی دانسته است» (همان، ۲۶۸). فلمینگ در باره رودبار چنین می‌سراید:

«در سرزمین بادخیز روبار/ تو ای دره شوخ طبیعت/ ما میهمانان دیار دور از تاروس به اینجا آمده‌ایم/ و با گردشی نشاط‌آور و پراحساس به زمستان ریشخند زده‌ایم/ در یک هوای بارانی و در کنار نهری پر آب و لبریز/ که رنگش طلایی است، خودش زر و خاک او زرخیز/ بر سینه سرسبز تو، تتیس، آن تیر دعوا و جدال را از خود رها کرد/ در تپه‌ها، در یادن و آن حوریان بارور، این رستنی‌ها آفریدند/ از آن نهالان و گیاهان، سیلنوس، گل دسته دسته چیده/ و همراه او الاهیگان از لابلاي برگ‌ها و غنچه‌ها فریاد شادی و شعف برمی‌کشند/ اینجا اوزیریس، اورباد را در آغوش گرفته است/ و پومونا نارنج سربرافراشته را با زر و زیور آراسته است/ بگذار نرگس‌ها و بنفشه‌ها دائم با هم برقصند/ من برای این دلربایی‌ها چه ترانه‌ای بهتر از زیبایی تو بسرایم/ و کدام آواز را بخوانم/ نسیم ابرآلوده پیرامون تو آوای جاودانه سرمی‌دهد/ که چیزی از حُسن و جمال تو نمی‌کاهد/ تو ای مجموعه برترین‌های سراسر ایران/ که آن همه زیبایی را در این جلگه باریک جای

داده‌ای، بزرگی‌ها، نادره‌ها، ظرافت‌ها، ثروت‌ها، من به تو می‌گروم/ و سلام پر احساس من به تو نشان از عهدی است استوار، آن را بپذیر/ به خاطر حُسن خداوندیت که جلوهای است از جمال الهی/ اینجا کسی احساس مرا ندارد و نمی‌داند/ تنها لطف تو را می‌خواهم که با من باشی/ می‌خواهم لختی در کنار این نهر آب بنشینم/ که نامش زر است و به خاطر خاک زرخیزش زر می‌بخشد/ اینک که به ایران شب به خیر می‌گویم/ در حال به یاد وطنم افتاده‌ام/ اما میل دارم این لحظات کوتاه را با تو خلوت کنم/ و تنها برای تو و به خاطر تو شاد و مسرور شوم/ تا وقتی که روز بیدار می‌شود / تو همین جا جاودان می‌مانی و من از تو جدا می‌شوم / با این وصف، لطف تو را همواره به یاد خواهم داشت.» (همان، ۲۶۸).

متأسفانه این شهرستان با زیبایی‌های شگفت‌انگیزش مورد بی‌مهری و بی‌توجهی قرار گرفته است. زمانی که دینه‌های این سرزمین زیبا و مهد تمدن چند هزار ساله، موزه‌های کسورهای دیگر را غنی و پربار ساخته است، چگونه می‌توان پذیرفت که این شهر، خود فاقد موزه باشد؟

تمدنی کهن

رودبار در میان شهرهای استان گیلان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. یکی از مهمترین شاخص‌ها که این سرزمین را از دیگر شهرهای استان متمایز می‌سازد، وجود اماکن تاریخی منحصر به فردی است که نشان از قدمت این سرزمین دارد. بی‌گمان این منطقه در روزگاران دور، به خاطر شرایط آب و هوایی مناسب، جایگاه امنی برای بشر بوده است. «برای انسان اولیه در مناطق کوهستانی گیلان (تالش، رودبار و دیلم) شرایط زیستی و جغرافیایی بسیار مناسبی در فصول مختلف سال برای شکار و جمع‌آوری غذا وجود داشت و غارها و شکاف‌های طبیعی کوهستان‌ها، پناهگاه‌های مطمئنی برای انسان به‌شمار می‌رفتند. غارها که بیش‌تر در بالای تپه‌ها و دامنه کوه‌ها جای داشتند، نخستین خانه‌های انسان این دوره بودند.» (فاخته، ۱۳۸۶: ۲۰). آثار ارزشمندی که از روزگاران کهن در این سرزمین به جا مانده است، بیانگر نبوغ هنری اقوامی است که در آن زندگی می‌کرده‌اند. «پژوهشگران و مورخان بنامی چون هرتسفیلد، آرتورکیث، هنری فیلد، گیرشمن و

دیاکونوف به استناد دلایل و شواهد مختلف بر این باورند که حدود ۵۰۰۰ سال پیش، در گیلان و مازندران، تمدنی پیشرفته‌تر از سایر نقاط وجود داشته است. برخی از آنها قدمت وجود تمدن پیشرفته در گیلان را به ۷۰۰۰ سال قبل می‌رسانند. گروهی نیز معتقدند که تمدن و هنر گیلان در تمدن‌های دیگر آن دوره نفوذ داشته و آنها را زیر تأثیر خود داشته است. از جمله پژوهشگرانی که بر این اعتقادند، پروفیسور کنبی است که با بررسی اشیای کشف شده مارلیک به امکان نفوذ هنر این منطقه در تمدن آشور باور دارد. (همان، ۲۴).

در میان آثار کشف شده در رودبار که شامل ظروف منقوش، ابزارآلات جنگی، زیورآلات، الواح گلی، ظروف سفالی، مفرغی، مسی و مجسمه‌های مختلف و حتی اسباب بازی برای کودکان بوده است، آثار به جامانده از تپه مارلیک از شهرت خاصی برخوردار است. «در کرانه شرقی سفیدرود نزدیک رودبار، دره زیبایی به نام گوهررود وجود دارد که به علت حاصلخیزی خاک، ملایمت آب و هوا و رطوبت و بارندگی کافی، از بهترین نقاط منطقه رحمت آباد رودبار محسوب می‌شود. در دره گوهررود، تپه‌های بزرگ و کوچکی به چشم می‌خورد که مربوط به دوره‌های باستانی است و تپه مارلیک یکی از مهمترین آنهاست. این تپه در محلی به نام چراغعلی تپه (مالک قدیمی آن) قرار دارد. تپه‌های باستانی گوهررود از جمله مارلیک، بقایای یک تمدن باستانی فراموش شده را در دل خود مدفون کرده‌اند.» (موسوی، ج ۱، ۱۳۷۴: ۵۲۹). درحقیقت، مارلیک «گنجینه گرانمایی از یک تمدن بسیار کهن را در خود نگه‌داشته و محل اقامت فرماندهان و طبقات ممتاز قوم بوده است. مجموعه آثار بدست آمده مشخصات کامل یک قوم بومی محلی و در عین حال یک تمدن واحد را می‌رساند، تمدنی که با تمدن‌های همجوار خود در ارتباط بوده و چنین ارتباطی شکل اشیاء بدست آمده آنها را قابل مقایسه ساخته است.» (خمامی‌زاده، ج ۱، ۱۳۷۴، ۴۷۷). عزت‌الله نگهبان درباره این قوم در کتاب مارلیک می‌گوید: «به نظر می‌رسد که اقوام مارلیک یکی از گروه‌های اولیه هند و ایرانی بودند که بعدها در مدارک تاریخی از آنها به نام ماردها یا آماردها ذکری به میان آمده. این اقوام در نیمه دوم هزاره پیش از میلاد مسیح به ارتفاعات دامنه‌های شمالی البرز در حوزه جنوبی بحر خزر وارد شده و در مناطق کوهستانی مستقر گردیدند. این اقوام حکومت مقتدر و پیشرفته‌ای را از نظر هنر و صنایع تشکیل دادند... هنر این تمدن در این ناحیه سیر تکاملی خود را

پیموده و هنرمندان از طبیعت همجوار خود اشکال بدیع گیاهان، نباتات، پرندگان و حیوانات الهام گرفته و در ظرافت و تناسب و زیبایی هنر آنها به سرحد کمال رسیده و یکی از دوران‌های درخشان تاریخ بشری را بوجود آورده‌اند.» (۱۳۵۶: ۱۷).

تپه مارلیک گنجینه‌ای از هنر و نبوغ تمدن بشری است که در طول قرن‌ها پنهان و محفوظ مانده است. اشیای گران‌بهای کشف شده در تپه مارلیک، به‌ویژه جام مارلیک، افزون بر آنکه نبوغ هنری اصیل و دیرپای ساکنان این منطقه را نشان می‌دهد، برخی ویژگی‌های قومی و فرهنگی ساکنان تاریخی این سرزمین را نیز آشکار می‌کند، از جمله آنکه ساکنان مارلیک خط هم داشته‌اند. «با پیدا شدن مهر استوانه شکلی که چند حرف از خط میخی بر آن نقش شده می‌توان چنین تصور نمود که قوم مارلیک به مرحله پیشرفته‌تری از تمدن یعنی استفاده از خط نیز توفیق یافته است.» (خمامی‌زاده، ج ۱، ۱۳۷۴: ۴۷۸).

زبان

مردم رودبار به زبان‌ها و گویش‌های متفاوتی مانند گالشی، کردی (کرمانجی)، گیلکی، تالشی، تاتی، ترکی، لکی سخن می‌گویند. با توجه به وجود انواع گویش‌ها در این منطقه، بسیاری اعتقاد دارند که زبان غالب مردم رودبار تاتی است. تات اصطلاحی است مانند عجم در برابر عرب. به تعریفی دیگر، «تات واژه‌ای ترکی است که در آغاز، ترکان آن را به معنی «خارجی‌ها در کشور»، در مورد مردم غیرترک به کار بردند. سپس با حرکت ترکان به سوی غرب، به ایرانیانی گفته شد که زیر سلطه ترکان بودند.» (سبزیلیور، ۱۳۹۰: ۱۱). بعدها با اشاعه زبان ترکی، تات از بین رفت. بهار در جلد سوم سبک‌شناسی تات را، «تازیک یا تاجیک به معنی فارسی زبانان» تعریف کرده است.» (ج ۳، ۱۳۶۹: ۵۰). اگرچه «برخی آن را کلمه‌ای با ریشه‌ای ترکی، تعدادی آن را با ریشه فارسی، برخی چینی، تعدادی ارمنی و عده‌ای کردی دانسته‌اند» (رحمانی، ۱۳۹۰: ۹). همچنین، «طبق نوشته سید احمد کسروی در کتاب کاروند کسروی، قبل از این که ترکان آسیای میانه و سپس سلجوقیان، تمام مظاهر زبانی ایرانیان ساکن در آذربایجان، زنجان، قزوین و اردبیل را محو کنند، مردم این نواحی به زبان تاتی صحبت می‌کرده‌اند و تاتی همان آذری قدیم و زبان پیشین مردم این نواحی بوده است. اما بعدها با گسترش زبان ترکی، اقوام تات به

تدریج یا زبان خود را از دست داده و متکلم به زبان ترکی شده‌اند و یا اختلاط زبانی پیدا کرده‌اند.» (جعفری، ۱۳۹۱: ۵۶). «زبان تاتی یکی از زبان‌های ایرانی‌نوشاخه شمال‌غربی است. این زبان که با تالشی، آذری (زبان دیرین آذربایجان)، گیلکی، مازندرانی، سمنانی و غیره شباهت‌هایی دارد، در مناطق مختلفی از ایران و خارج از ایران رایج است.» (سبزعلی‌پور، ۱۳۹۰: ۱۱). گویش‌های تاتی را می‌توان به دو قسمت تقسیم کرد: تاتی شمالی و تاتی جنوبی. «تاتی شمالی به لحاظ تاریخی از زبان‌های ایرانی جنوب غربی است. سخن‌گویان تاتی شمالی در خارج از ایران در داغستان، متهم‌آلیه شمال شرقی جمهوری آذربایجان در قفقاز، تات‌های مسیحی ارمنستان و... ساکن‌اند. تاتی جنوبی به لحاظ تاریخی از زبان‌های ایرانی شمال غربی است. تاتی جنوبی، نواحی جنوب غرب قزوین، اشتهارد کرج، خلخال، زنجان، آذربایجان شرقی، شمال خراسان و رودبار را شامل می‌شود.» (رک، سبزعلی‌پور، ۱۳۸۹: ۹۰).

در حقیقت، «هر زبانی سه اصل و خصیصه بارز دارد. نظام آوایی، گنجینه واژگان و ساختار دستوری. نظام آوایی، تولید لهجه و انواع گونه‌های زیرمجموعه می‌کند. وجود واژه‌های مربوط به طبیعت، صنف و معیشت خاص یک منطقه جغرافیایی خاصه در امر کشاورزی و باغداری همراه تغییر نظام آوایی، تولید گویش می‌کند و تفاوت نحوی و دستوری همراه تغییرات نظام آوایی و افزایش واژگان خاص اقلیمی به این گویش‌ها ویژگی تازه‌ای می‌بخشد که تعلق منطقه‌ای را برجسته می‌کند. وجود این ویژگی‌هاست که می‌توان زبانی را به چند گویش و هر گویش را به چندین لهجه و هر لهجه را به چندین و چند گونه تقسیم کرد. وجود گویش‌ها، لهجه‌ها و گونه‌ها موجب غنای زبان می‌شود. اما اگر این تفاوت‌ها بیش از اندازه و ظرفیت درک و گیرایی متکلمان باشد و کار تفهیم و تفاهم را مشکل کند مرز زبانی پیش می‌آید و آن گاه که از مرز زبان عبور کند سخت و غیر قابل درک می‌شود، ناچار تفکیک زبانی صورت می‌گیرد.» (جکاجی، ۱۳۹۷: ۳۳).

در اینجا بخش کوتاهی از یک داستان را نخست به گویش لویه رودبار و سپس به گویش گیلکی رشت، به نقل از نشریه گیله‌وا می‌آورم. جا دارد خوانندگان از همین جا به تفاوت میان دو گویش دقت کنند. به راستی چقدر میان این دو گویش تفاوت وجود دارد که یکی را تاتی و دیگری را گیلکی بدانیم؟

«دو تا برار بان، يتا زرگر به يتام بشيه در يبابوني در يتا دير رياضت كشييه كه زاهد بُو.

مَرْدِم و خِش و قُمون اُتیره آو و نُن بَرستایه . زاهدام آو و نُن اوگوته سِفرا خالی بَرستایه...
 دو تا برابر بید ایتا زرگر بو ایتام بوشویو در بیابانی در ایتا دیر ریاضت بکُشه کی زاهد
 بیه. مردم و خیش و قومان اونی ره آب و نان رسانه‌اید. زاهدَم آب و نانا و گکی سفره خالی
 پس دایی ...

زَنک هم هَه کارا بُکُرد. زاهد که سالیونا قشنگ زَنکا ندیده به دَفه اُنه دل خُورِجِست.
 تا بُومَه بگویه مَن اوستا نیم بدی وارِش بُومَه
 زناکم هَه کارا بوکُود. زاهد کی سالیانی قشنگه زناک ندیده بو ای دفا اونه دل بجست
 تا بامو بگه مَن اوستا نیم بیده وارِش بامو» (گیلوا، ۱۳۷۱: ۴۰).

کلمات و معانی بسیار ساده و قابل درک است. نقطه مبهم و غیر قابل فهمی در دو
 متن وجود ندارد و وجوه مشترک کاملاً محسوس است. به عنوان مثال، آمد در زبان
 گیلکی (گوش رشتی) بامو تلفظ می‌شود اما در گوش رودباری بومَه. استاد جکتاجی
 اعتقاد دارند «این کشیدگی در بیان و واژگان مربوط می‌شود به شرایط جغرافیایی و
 کوهستانی بودن این منطقه. زیرا دوری خانه‌ها از هم، فاصله روستاها و کوهستانی بودن
 باعث می‌شد کلمات به صورت بلندتر و با هجای کشیده‌تر بیان شود. از نظر ایشان نظام
 آوایی است که لهجه را نشان می‌دهد. گوش‌ها با هم در عناد و ستیز نیستند بلکه آشتی
 مدارند. نظام آوایی مردم رودبار با مردم رشت یکی است این تفاوت در بالا یا پایین بودن
 هجای کلمات است که باید مورد توجه قرار گیرد.»

این جمله ساده را کودکی تات زبان نوشته و برایم ارسال کرده است:
 اَز بِیشیم چَمَن ننه کَه. آو چَمَه را ای قِصه ای باتِشه.
 که ترجمه فارسی آن می‌شود: من رفتم خانه مادرِزرگم و او برای من قصه تعریف کرد.
 اما همین جمله به گوش رودباری (لاکه و دوگاهه) این‌گونه ترجمه می‌شود:
 مَن بِشام مِ پِلا ننه وَر. اُن مِر قَدید بُگوت.
 مثالی دیگر از زبان تاتی:

چَمَن پِشِر سرکارَن بامه، اَسیوای چَمِرا باوردشه.
 که ترجمه فارسی آن می‌شود: پدرم از سر کار برگشت، برای من سیب آورد.
 اما همین جمله به گوش رودباری (لاکه و دوگاهه) این‌گونه ترجمه می‌شود:

مه پیش از کار سر بومه مر یتا آسِف بُرد.

در هر دو نمونه، گویش رودباری به زبان گیلکی نزدیک‌تر است تا به زبان تاتی. به برگردان جملات ساده زیر به گویش گیلکی رشت و گویش رودباری (لاکه و دوگاهه) دقت کنید:

فارسی: برادرِم آمد. تاتی: چَمَن برا بامه. گیلکی: می‌برار بامو. رودباری: مِ برار بومه.
فارسی: مادرِ علی گفت. تاتی: علی مار بات. گیلکی: علی مار بگوفت. رودباری: علی مار بگوت.

فارسی: نشسته است. تاتی: نِشْتَه. گیلکی: بینِشْتَه. رودباری: نِشْتِه.

فارسی: خورده بودیم. تاتی: هَرْدَمَان ب. گیلکی: بخورده بیم. رودباری: بُخُردِ بَم.
از این‌رو اگر مفاهمهٔ زبانی را معیار قرار دهیم، به نظر می‌رسد که اطلاق زبان تاتی به گویش منطقهٔ لاکه و دوگاهه انتخاب مناسبی نیست و لهجهٔ لاکه و دوگاهه (مناطق مورد نظر در این پژوهش) در روزگار ما به زبان گیلکی نزدیک‌تر است. اینجانب در بررسی تطبیقی واژگان فرهنگ تاتی دکتر سبزعلی‌پور (گویش خلخال) که افزون بر هفت هزار واژه را شامل می‌شود و فرهنگ تاتی آقای برهانی‌نیا (گویش لاکهٔ رودبار) دریافتم که تعداد واژگان مشابه در دو فرهنگ چندان زیاد نیست. بنابراین با توجه به موارد عنوان شده به نظر اینجانب گویش لاکه و دوگاههٔ رودبار به گیلکی نزدیک‌تر است. استاد جکتابی زبان گیلکی را به سه ناحیه تقسیم می‌کند: قسمت شرقی که آستانه تا تنکابن را در بر می‌گیرد، قسمت غربی که از کوچصفهان تا صومعه‌سرا و رضوان‌شهر را شامل می‌شود و قسمت جنوبی که از سراوان تا رودبار ادامه می‌یابد. اگرچه گستردگی و تنوع زبانی در رودبار بر کسی پوشیده نیست، اما به نظر می‌رسد گویش دو منطقهٔ لاکه و دوگاهه با زبان گیلکی قرابت بیشتری دارد. اگرچه باید این واقعیت را پذیرفت که «منطقهٔ کوهستانی و پراکندهٔ رودبار، از نظر گویش، ویژگی خاصی را داراست و آن این که از نظر تلفظ واژه‌ها و کاربرد فعل‌ها در هر محله و حتی در دو قسمت دور از هم یک محله، گاهی تفاوت‌هایی دیده می‌شود.» (هاشمی‌تکلمی، ۱۳۹۱: ۸)، به گونه‌ای که حتی گویش مردم لاکه با دوگاهه در تلفظ واژه‌ها و یا افعال تفاوت‌هایی دارد.

با توجه به قدمت، نقش و جایگاه زبان به عنوان نخستین وسیلهٔ ارتباط، بی‌شک توجه

به گویش‌ها در تعالی فرهنگ و صیانت از آن تأثیر غیر قابل انکاری دارد، زیرا فرهنگ‌ها در گویش‌ها نهفته‌اند. تعابیر کنایی که در حوزه فرهنگ محلی و عامیانه قرار می‌گیرند می‌توانند شناختی جامع و کامل از فرهنگ و ادبیات بومی و فولکلور به دست دهند. متأسفانه تعابیر، ترکیبات کنایی و اصطلاحات بومی و محلی که گنجینه‌ای ارزشمند از فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌ها است مورد بی‌توجهی قرار گرفته و بخش بزرگی از آن به فراموشی سپرده شده است. امیدواریم با تعمق در ادبیات و فرهنگ فولکلور و گویش‌ها و لهجه‌های مختلف، علاوه بر آشنایی با باورداشت‌ها، آیین‌ها و آداب و رسوم، با فرهنگ مناطق ایران زمین نیز آشنا شویم. فرهنگی که در هزارتوی تاریخ، گاه به زبان، گاه به پوشش، گاه به ادبیات شفاهی و گاه با هنر بر هویت و شخصیت تاریخی سرزمینمان صحنه می‌گذارد و دیرپایی فرهنگ ما را بیشتر و آگاهانه‌تر می‌نماید.

اقتصاد و معیشت خانواده

از دیگر مواردی که باید در شناخت این منطقه بدان توجه نمود اقتصاد مردم رودبار است. مردم رودبار مقتصد و سخت‌کوش بوده و هستند. از قدیم، خستگی‌ناپذیر بودن آنان و برخورداری از روحیه کار باعث می‌شد تا تمام اعضای خانواده؛ کوچک و بزرگ، دست در دست هم برای سر و سامان دادن به اوضاع معیشتی خانواده تلاش کنند. مردان با کشاورزی، دامپروری، کار در کارگاه صابون‌پزی و کارگاه روغن‌کشی و یا کار آزاد سعی می‌کردند که بخشی از مشکلات اقتصادی خانواده را حل نمایند. البته در کنار این تلاش، گاه نیز برای فعال ساختن اقتصاد خانواده و تأمین معاش، کوچ می‌کردند. کوچ‌ها در دو فصل سال انجام می‌شد. در فصل بهار مردم به مناطق خوش آب و هوا می‌رفتند. «اکثر مردم محلات در مکان ییلاقی، هم خانه و هم باغ دارند و هنگام بهار که آب و هوای شهر رودبار گرم می‌شود، مردم اثاثیه خود را که در درجه اول احتیاج است برداشته و به اصطلاح بار و بنه‌ها را بسته‌بندی کرده و با چهارپایان به مناطق ییلاقی کوچ می‌کنند و کسانی هم که خانه مسکونی ندارند، یعنی خوش‌نشین هستند... در همان محلات ییلاقی با اجاره کردن، دو الی سه ماه از فصل تابستان را در محل ییلاقی می‌گذرانند.» (فرخی دارستانی، ۱۳۵۰: ۲۵). نوبت دیگر کوچ در فصل پاییز بود که هوای ییلاق سرد می‌شد. کار در ییلاق به هنگام کوچ و کار در شهر به وقت اسکان، بخش مهمی از زندگی مردان و زنان

را به خود اختصاص می‌داد. تلاش برای بهبود اوضاع اقتصادی خانواده و امرار معاش، در میان تمام اعضای خانواده خصیصه‌ای ممتاز بود. مردان، زنان، کودکان و حتی سالخورده‌گان با تمام توان تلاش می‌کردند تا به رتق و فتق امور بپردازند و کاستی‌ها را محو کنند. نقش مردان پررنگ‌تر از دیگر اعضای خانواده بود، چرا که آنان مسئولیت و سرپرستی خانواده را نیز بر عهده داشتند. در کنار مردان، زنان نیز با بافتن جوراب پشمی و شال به نوعی به اقتصاد خانواده کمک می‌کردند. شال‌بافی، جوراب‌بافی و جاجیم‌بافی از جمله صنایع دستی بود که در رودبار رواج داشت و زنان بدان مشغول بودند. از دیگر شغل‌هایی که در رودبار جایگاه مهمی داشت، کار در کارخانجات روغن‌کشی زیتون و صابون‌پزی بود. شهرستان رودبار، به داشتن مرغوب‌ترین زیتون معروف است و به همین اعتبار به نام رودبار زیتون نامیده شده است. فروش زیتون و فراورده‌های حاصل از آن یکی از عمده‌ترین درآمدهای مردم رودبار بود. محصولی که با تمام تلخی‌اش، بهبود اقتصاد خانواده را به کام آنان شیرین می‌ساخت. رودبار به علت بافت کوهستانی و آب و هوای مدیترانه‌ای، شرایط مساعدی برای کشت زیتون دارد. نام این میوه بهشتی در کتب آسمانی به‌ویژه قرآن (سوره‌های انعام، نحل و تین) آمده است. در عهد عتیق چنین حکایت شده: «وقتی درختان رفتند تا برای خود پادشاهی اختیار کنند، به درخت زیتون گفتند: بر ما سلطنت نما. درخت زیتون نپذیرفت و در جواب گفت: آیا روغن‌زیتون خود را که سبب احترام خدا و بندگان اوست، ترک کنم و سلطنت شما را اختیار کنم؟ من دست از برکم و عنایت خدا و خشنودی بندگان برندارم و سلطنت شما را اختیار نمی‌کنم». برگ درخت زیتون نماد صلح و دوستی است. در زمان نوح که آب همه جا را گرفته بود، پیامبر کبوتری را رها کرد تا مکان خشکی را بیابد. کبوتر رفت و بعد از مدتی بازگشت و شاخه زیتونی آورد. تا حضرت نوح شاخه زیتون را دید فرمود اوضاع آرام است. از آن روز بود که شاخه زیتون به سمبل صلح معروف شد. در کشورهای اروپایی از شاخه‌های زیتون به عنوان نماد صلح و امنیت استفاده می‌کنند. والتین درختی است که بعد از طوفان نوح^(ع) از زمین رویید و حضرت در حق آن دعا کرده‌اند که دارای برکت

می‌باشد.^۱ درخت زیتون خاستگاهی آسمانی دارد و آن را «آتنه athene الهه دانایی و صنعت، به نوع بشر هدیه نموده است.» (عباسی، ۱۳۸۰: ۶۱). دهخدا آورده است که درخت زیتون را در گرگان، چوب سید هم می‌خوانند و از آن عصا می‌سازند و آن را به ترکستان روس صادر می‌کنند و آنها از چوب زیتون برای تفأل استفاده می‌کنند (ج ۸: ۱۳۷۳: ۱۱۵۱۴). این محصول که کشف آن را به هزاره سوم پیش از میلاد نسبت می‌دهند، اشتها را افزایش می‌دهد، دهان را خوشبو می‌کند، رنگ پوست را شفاف می‌سازد، اعصاب را تقویت می‌کند و ضعف و سستی را از بین می‌برد. تعلق و دلبستگی مردم به درخت زیتون باعث شده تا در کنار هر خانه‌ای درخت زیتون کاشته شود. حتی رودباری‌های مقیم شهرهای دیگر، نهال کوچکی از درخت زیتون را در حیاط خانه یا کوچه می‌کارند تا یادآور خاطرات آنها باشد.

در رودبار، برای انواع زیتون، بر پایه شکل ظاهری و ... نام‌های بسیاری به کار می‌رود. از آن جمله است «گرد زه gerde ze، ماری زه mări ze، روغنی زه roqani ze که یک نوع زیتون مخصوص روغن‌گیری است، شینگ زه šenge ze که نوعی زیتون نرم و گرد مخصوص گذاشتن کنسرو زیتون است و فیشگیلی زه fišgili ze که نوعی زیتون گرد، ریز و نامرغوب است» (هاشمی تکلیمی، ۱۳۹۱: ۱۵۵). همچنین از دیگر واژگان مربوط به زیتون می‌توان زرد زه zarde ze به معنای زیتون زرد، تل زه tale ze به معنای زیتون تلخ، سیا زه siyâ ze به معنای زیتون سیاه که مناسب روغن‌کشی است، گوشتی زه gušti ze به معنای زیتون گوشتی که درشت‌تر و بزرگ‌تر از دیگر زیتون‌ها است را نام برد. به زیتونی که توسط باد و باران پای درخت ریخته شده باشد وایله vâyla و به تفاله زیتون، چت پرس çetpers می‌گویند.

معمولاً در گذشته، چیدن زیتون از درخت با روش‌هایی کاملاً سنتی انجام می‌گرفت. برای چیدن زیتون از چوب‌هایی که به اندازه و شکل‌های مختلف بود، استفاده می‌کردند. زه رویی ze ruyi ریختن زیتون و برداشت آن از درخت بود. زه چینی ze čini یا زیتون چینی با چوب‌های بلند و کوتاه که زه چو ze ču نام داشت، انجام می‌شد. دار رو dâre ru

به کسی گفته می‌شد که از درخت زیتون یا گردو بالا می‌رفت و زیتون یا گردو را می‌چید و بر زمین می‌ریخت. به چوبی که با آن زیتون را از شاخه می‌رفتند، *baše ru* می‌گفتند. چوب رفتن زیتون انواع مختلفی داشت. «چوب بلند شاخک‌دار به نام *derâzeru kater* چوب کوتاه‌تر شاخک‌دار به نام *daseru kater* و چوب کوتاه بدون شاخک برای ریختن میوه‌های دور از دسترس را *dobeka* می‌گفتند» (همان، ۱۱۲). برای رفتن شاخه‌های میانی درخت زیتون از *mone ru* استفاده می‌کردند. *kater* نوعی چوب باریک و بلند بود که با آن زیتون شاخه‌های بالادست را که دست کسی به آن نمی‌رسید می‌زدند و بر زمین می‌انداختند. *kater* فقط برای ریختن زیتون نبود بلکه برای یوز رو *yuze ru* یعنی رفتن گردو هم به کار می‌رفت. به کسی که زیتون را از روی زمین جمع می‌کرد، زه اوچین *ze ucin* می‌گفتند. در قدیم از چوب به عنوان واحد اندازه‌گیری استفاده می‌کردند، به این صورت که روی پاره‌چوبی خط می‌کشیدند و آن را مدرج می‌کردند. به این چوب که گاه از درخت زیتون تهیه می‌شد، *kat* می‌گفتند. «در گذشته برای خرید نسیه، خانواده‌ها از چوب درخت زیتون استفاده می‌کردند. کسی که پول نداشت نان بخرد، چوب را می‌برد پیش زین‌العباد. او روی چوب را با چاقو خط می‌انداخت. به این خط‌ها *kat* می‌گفتند. سر برج که می‌شد می‌رفتیم دکان زین‌العباد. او کت‌ها را می‌شمرد، به تعداد کت‌ها پول می‌دادیم.»^۱

«در منطقه رودبار کشت درختان زیتون از طریق مالکان باغ صورت می‌گرفت و اغلب مالک باغ، شخصاً و به کمک افراد خانواده خود، امور باغ را انجام می‌داد. اگر مالکی بنا به علل مختلف یک یا چند سال قادر به نگهداری و بهره‌برداری از باغ نبود آن را به دیگری واگذار می‌کرد تا کلیه عملیات داشت و برداشت را عهده‌دار شود و محصول به دست آمده را بالمناصفه تقسیم نماید. بدین ترتیب، معمولاً در زیتونستان‌ها بهره‌برداری به شیوه ارباب-رعیتی مرسوم نبوده است.» (مهرانی، ج ۲، ۱۳۷۴: ۷۳۱).

روغن زیتون نیز از محصولات ارزشمند رودبار است که در ایجاد اشتغال و درآمد خانواده نقش مهمی را ایفا می‌کند. در گذشته که امکانات و تجهیزات ماشینی وجود

نداشت، روغن‌کشی به شیوه سنتی انجام می‌شد. در این روش «ابتدا زیتون را می‌پزند. بعد در جعبه‌ای یا گوشه‌ای از اطاق ریخته، رویش را پوشانده و سنگ یا چیز سنگینی بر روی آن می‌گذارند تا فشاری بر زیتون وارد شده و به اصطلاح زهرابه یا تلخی زیتون از آن خارج شود. بعد از سه روز، زیتون‌ها را برداشته و در آفتاب خشک کرده و این کار را تا چهار روز به‌طور متوالی انجام می‌دهند. بعد از این کار، زیتون آفتاب‌خورده را در ظرف‌هایی ریخته و با هاوونی آن را می‌کوبند. بعد آن را روی آتش، گرم کرده و در توبره می‌ریزند. بعد توبره را در لاک‌ی چوبی گذاشته و این لاک را در ظرفی قرار داده و روی توبره سنگ بزرگی گذاشته و بعد یک نفر که وارد به این کار هست (روغن‌گیر) روی سنگ سوار شده و سنگ را تکان تکان می‌دهد تا روغن زیتونی که در زیر سنگ قرار دارد با فشار و سنگینی آن شخص از توبره خارج شود و در ظرف پایین ریخته شود. البته آب جوش هم روی توبره می‌ریزند تا روغن‌های توبره خارج شود. بعد از این که روغن‌های توبره ریخته شد، ظرف روغن را که رویش روغن نشسته و آب در ته ظرف است روغنش را در ظرف‌های خود خالی کرده و جهت مصرف از آن استفاده می‌کنند.» (فرخی دارستانی، ۱۳۵۰: ۴۸).

میوه درخت زیتون سرشار از روغن است و میزان آن به‌طور متوسط ۲۰ درصد برآورد می‌شود، یعنی به‌طور متوسط از هر پنج کیلوگرم میوه رسیده، یک کیلوگرم روغن مرغوب حاصل می‌گردد. میوه درخت زیتون به صورت کنسرو سیاه یا سبز و یا به صورت شکسته همراه با غذا به عنوان چاشنی مصرف می‌شود. البته پیش از مصرف، تلخی میوه را با آب یا سود ده درصد می‌گیرند و آن را عمل می‌آورند. علاوه بر میوه زیتون که شفابخش است، برگ درخت زیتون نیز خاصیت دارویی داشته و در کاهش فشار خون موثر است و به عنوان خوراک دام هم مورد استفاده قرار می‌گیرد. هسته میوه آن پس از روغن‌کشی در صنایع چوبی به کار می‌رود. همچنین تفاله آن پس از روغن‌کشی در تهیه خوراک دام به کار می‌رود. چوب درخت زیتون خوش‌نقش است و در صنایع چوبی کاربرد دارد. درخت زیتون درختی کم‌توقع و مقاوم است که امکان تطابق با شرایط سخت محیطی را دارد و به همین دلیل کاشت آن برای تثبیت شن توصیه می‌شود. این درخت به علت زیبایی و همیشه سبز بودن، قابلیت کشت در پارک‌های عمومی را نیز دارد.

صابون زیتون نیز در اقتصاد خانواده نقش مهمی داشته و دارد. صابون‌پچی (sāvinpači) یا همان صابون‌پزی یکی دیگر از مشاغل عمده‌ای بود که در رودبار رواج داشت. «روغنی که برای تهیه صابون مصرف می‌شود، از رسوبات روغن‌های ناصاف فراهم می‌شود که مصرف خوراکی ندارند. به صابونی که هنگام جوشیدن روغن، از روی دیگ برداشته شده و در قالب‌های روغن ریخته می‌شود، صابون سرکف می‌گویند که از بهترین انواع صابون زیتون است و قیمت آن هم گران‌تر از صابون‌هایی است که از ته دیگ صابون تولید می‌شود. صابون زیتون از نظر فرم دو نوع است: صابون زیتون چنق‌ای و صابون زیتون خشتی» (همان، ۱۳۵۰: ۴۹).

همان‌گونه که پیشتر بیان شد، علاوه بر مشاغل وابسته به زیتون، جوراب‌بافی و ریسندگی از مشاغلی بود که برای امرار معاش و بهبود اقتصاد خانواده در رودبار رواج داشت. «صنایع دستی در رودبار قدیم رونق بسیاری داشت. زنان در کنار مردان، جوراب می‌بافتند. بیشتر لباس‌هایی که مردم می‌پوشیدند با دست خود آنها بافته می‌شد. به‌ویژه پارچه لباس مردان که از پشم بره بافته می‌شد و آن پارچه را به دست خیاط می‌دادند تا لباس مورد احتیاجشان را بدوزد» (همان، ۴۰). اما بعدها با پیشرفت صنعت، پارچه‌های بافته شده ماشینی جای لباس‌های بافته شده با دست را گرفت. کودکان از ده-دوازده سالگی در کنار بزرگترها کار می‌کردند و به نوعی در بهبود درآمد خانواده مشارکت داشتند. «پدرم کارگر و کشاورز بود. ولی از خودش زمین نداشت. ده ساله بودم، زیتون‌چینی می‌کردم. سال ۱۲۹۴ زیتون باغ مرحوم سیداشرف هاشمی را ریختم و ۳۰ شاهی دستمزد گرفتم... پنیرباری و چارپاداری از دیگر کارهایی بود که برای امرار معاش انجام می‌شد... کمی بزرگ‌تر شدم و به کار (چارپاداری) مشغول شدم. این کار آن‌گونه بود که با الاغ از رودبار، زیتون، زغال و پنیر محلی می‌بردیم رشت، گاراژ مرحوم حاج غفّار که اصالتاً اهل لاکه رودبار بود. مرحوم فیض‌الله صاحب کار غفّار بود. وقتی فیض‌الله مرحوم شد، غفّار جایگزین آن شد. بعد از رشت برنج می‌خریدیم و به رودبار می‌آمدیم. برای فروش زغال نیز به زنجان می‌رفتیم و از آنجا به رودبار، گندم می‌آوردیم. گندم خریداری شده از زنجان را برای آسیاب کردن نزد مرحوم حاج بابا فرمند پایین‌بازاری می‌دادیم که دو آسیاب

داشت و با آرد آن، نان محلی درست می‌کردیم.^۱ رفته رفته با افتتاح ادارات و سازمانهای دولتی و خدماتی، بعضی از افراد به مشاغل دولتی روی آوردند. «اداره پست و تلگراف، یکی از اولین اداره‌هایی بود که در رودبار آغاز به فعالیت کرد. زمین این اداره را مرد خیری به نام مرحوم حاج بابا فرهمند، در زمان رضاشاه در اختیار دولت آن وقت (تیمورتاش) قرار داد. مردم رودبار از اینکه در طول سالیان، احتیاجات پستی خود را از طریق این اداره برآورده کرده اند، همیشه از این مرد بزرگ و خیر به نیکی یاد می‌کنند» (همان، ۵۸).

با آن که در شهر رودبار، قشرهای مختلفی از جمله کارگر، کشاورز، خرده‌مالک، کاسب، بازرگان و مالک به فعالیت‌های اقتصادی اشتغال داشتند، اما اکثر مردم این منطقه خرده‌مالکانی بودند که بر روی زمین‌های کشاورزی خود کار می‌کردند. فرمانروای شهر رودبار فردی بود به نام حاجی‌خان کلانتری لاکه که در زمینه عمران و آبادانی رودبار بسیار تلاش کرد. حاجی‌خان کلانتری در فروردین سال ۱۲۹۰ در روستای لاکه به دنیا آمد. نام اصلی او محمدقلی‌خان بود. او آخرین وارث حکمرانی یک خاندان محلی بود. او فردی باهوش، مقتدر، اهل سیاست و با صلابت بود. فرخی‌دارستانی درباره او می‌گوید: «عمده‌ترین مالک در این منطقه شخصی بود به نام مرحوم حاجی‌خان کلانتری. این شخص که یکی از شخصیت‌های معروف این منطقه بود، مردی روشنفکر و مردم‌دوست و فرنگ‌دیده و وطن‌دوست بود و به او لقب گیلانشاه داده بودند. او با افکار و اندیشه‌های بلندش در سال ۱۳۲۷ هنگامی که از مسافرت سویس به وطن بازگشته بود، پایه‌های کنونی سد سفیدرود را پی‌ریزی کرد و آن را جزء برنامه‌های عمرانی مملکت قرار داد.» (همان، ۲۹). بخاطر فعالیت‌های او و کارهایی که برای بهبود وضعیت معیشتی و عمرانی مردم رودبار انجام داد، عده‌ای از خرده‌مالکان از او کینه به دل گرفته و تصمیم گرفتند او را به قتل برسانند. حاجی‌خان کلانتری در رمضان سال ۱۳۲۹ مقابل مسجد ییلاقی لاکه به ضرب چاقوی یکی از افراد این محل به قتل رسید. مردم این منطقه از قتل ناجوانمردانه این شخصیت بزرگ که می‌خواست با افکار مرقیانه خود، رودبار را به یکی از بهترین

۱. گفتگو با نصرت مهدوی. تاریخ شفاهی رودبار.

شهرهای ایران تبدیل کند سوگوار شدند. بعد از مرگ حاجی‌خان کلاتری، در رودبار عزای عمومی اعلام شد. خبر قتل او چنان برای مردم سخت بود که با گذشت چند دهه، هنوز از خوبی‌های او و مرگ نابهنگامش یاد می‌کنند. نصرت مهدوی، پیرمرد ۱۲۰ ساله‌ای که از او به تاریخ شفاهی رودبار یاد می‌شود در باره قتل حاجی‌خان چنین می‌گوید:

«در قدیم، رودبار دچار خشکسالی شد و مردم نتوانستند گندم برداشت کنند. من در الیزه کار می‌کردم که خبر آوردند حاج‌خان کلاتری از روسیه برای مردم رودبار گندم آورده و در محل روبروی شهرداری کنونی رودبار در حال توزیع بین خانوارها می‌باشد. ما هم با شنیدن خبر رفتیم و یک کیسه ۸۰ کیلویی سهمیه خود را گرفتیم. خدایش بیامزد. حاج‌خان اهل لاکه بود و انسان شریف و با مرامی بود. حاج‌خان و خانواده‌اش در ماه مبارک رمضان، مجالسی را در شب برپا می‌کردند تا اقوام و نیازمندان را اطعام دهند. مثل این که در روبرو و یا کنار خانه آنها یک قصابی کار می‌کرد و جوانان در آنجا جمع می‌شدند، حاج‌خان می‌رود تا با قصاب صحبت کند که کار را تعطیل کنند تا مردم در شب به راحتی بتوانند عبور و مرور کنند و کسی برای آنها مشکلی ایجاد نکند. اما تا حاج‌خان به طرف قصاب می‌رود تا با او صحبت کند قصاب با یک چاقوی بزرگ ضربه‌ای به قفسه سینه حاج‌خان کلاتری وارد می‌کند و باعث مرگ او می‌شود»^۱

سد سفیدرود که پایه‌های ساخت آن توسط حاجی‌خان کلاتری بنا نهاده شد، بر توسعه شهر رودبار تأثیر بسیار گذاشت. پیش از ساخت سد سفیدرود، رودبار دارای یک دستگاه دیزل برق بود که در بالا بازار کار گذاشته شده بود و فقط بالا بازاری‌ها از برق آن بهره‌مند بودند و پایین بازاری‌ها، سالیان دراز از نعمت بزرگ نیروی برق محروم بودند. «در سال ۱۳۴۱ یک دستگاه تولید برق به پایین بازار یا رودبار پایین حمل گردید و در کنار پل بتونی نصب شد که مردم بازار پایین، منحصراً از آن استفاده می‌کردند.» (همان، ۳۶). این اتفاق مهم به ارتقای وضعیت عمرانی و افزایش کسب و کار کمک بسیاری کرد. «قبل از این که سد سفیدرود ساخته شود، مردان رودبار چربدار بودند، قاطر داشتند، گوسفند و اسب داشتند و کار می‌کردند. وقتی سد منجیل افتتاح شد شکل کار مردان رودبار تغییر

کرد. بنایی، بتن‌کاری، آرماتوربندی و... جایگزین کار کشاورزی شد. «در ساخت سد سپیدرود از ابتدا تا پایان ساخت، با فرانسوی‌ها کار کردم. آنها انسان‌های خوبی بودند. در ماه دو نوع حقوق داشتیم. مساعده را بیست و دوم هر ماه و حقوق اصلی را هفتم هر ماه می‌گرفتیم. روزی سه تومان می‌گرفتیم. من با کمپرسور کار می‌کردم.»^۱

رودبار دارای ییلاق‌های زیادی است که از آب‌وهوای خوبی برخوردارند. از این ییلاق‌ها می‌توان به دوگاه و لاکه اشاره کرد.

دوگاه

دوگاه dogâhe که در گویش عامیانه مردم رودبار به آن دِگا degâ گفته می‌شود، یکی از ییلاق‌های خوش آب و هوای رودبار است. در لغت‌نامه دهخدا، دوگاه چنین معرفی شده است: «قصبه‌ای جزء دهستان حومه بخش رودبار شهرستان رشت... آب آن از رودخانه دوگاه، محصول آنجا غلات، گردو، بنشن و مرکبات، شغل اهالی، زراعت و دکانداری و مُکاری و گله‌گردی. در سراسر راه شوسه واقع است. در فصل تابستان برای جمع‌آوری محصول و تغیر آب و هوا به ییلاق دوگاه می‌روند. ییلاق دوگاه در ۲۰ هزارگری باختر دوگاه قشلاقی واقع و راه آن مالرو و هوای آن لطیف و سالم است و مراتع مرغوبی دارد. ساکنین دوگاه زمستان و بهار در محله پایین رودبار از اول خرداد تا اوایل آذر در ییلاق بسر می‌برند. در ییلاق محصولات گندم و جو و بنشن عمل می‌آورند. ضمناً گله‌های خود را نگهداری و پس از جمع محصول مراجعت می‌نمایند. زمستان، متولی زیارتگاه و چند نفر برای پاسبانی خانه‌ها در آنجا ساکن هستند.» (دهخدا، ج ۷، ۱۳۷۳: ۹۹۰۶).

در خصوص وجه تسمیه دوگاه نظرات متفاوتی بیان شده است. شادروان سرتیپ‌پور آن را به معنای دو زمان و دو فصل دانسته است: «به نظر می‌رسد نام دوگاه به سبب مناطق ییلاقی و قشلاقی نزدیک به هم باشد که به گاه تابستان و زمستان قابل استفاده است.» (سرتیپ‌پور، ۱۳۷۰: ۲۱۱).

۱. گفتگو با کتابعلی قاسمی دوگاه، سن ۷۴ ساله، ساکن رودبار.